
آستاره بیست و یکم

داستان واقعی خدایس موری و عبد ممد للری از زبان خودش

www.ketab.ir

رامین یوسفی



- سرشناسه : یوسفی، رامین، ۱۳۴۷ -
 عنوان و نام پدیدآور : آستاره بیست و یکم/ نویسنده: رامین یوسفی
 مشخصات نشر : تهران : اندیشمندان کسرا، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری : ۲۰۷ ص. ۱/ ۱۴×۵/۲۱ س.م.
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۵۲-۳۶-۷
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۰۱ - ۲۰۳.
 موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 عشق -- مطالب گونه‌گون
 Love -- Miscellanea
 PIR۸۳۲۳ : رده بندی کنگره
 ۸۳۷/۲۶ : رده بندی دیویی
 ۷۹۴۶۷۷۴ : شماره کتابشناسی ملی
 فیبا : اطلاعات رکورد



اندیشمندان کسرا

a.kasra1393@gmail.com

ناشر: تهران: اندیشمندان کسرا

نام کتاب: آستاره بیست و یکم

نویسنده: رامین یوسفی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

تمام حقوق برای پدیدآورندگان و مؤسسه اندیشمندان کسرا محفوظ است.

تلفن: ۰۲۱۶۶۴۷۸۳۱۱

۰۹۳۳۵۲۵۳۱۴۰ - ۰۹۱۲۲۱۰۴۰۹۳

به نام پروردگار

ش

مقدمه

عشق موهبتی است ازلی- ابدی که نصیب هرکس نشود. یکی از درونمایه‌های گسترده در ادبیات ایران و جهان عشق است. پیش از صنعت نشر، عشق و داستان‌های عشقی، با نقل سینه به سینه و یا از طریق خنیاگران (در بختیاری توسط دی بنال خوان‌ها) به زندگی خود ادامه می‌داد. شفاهی بودن داستان‌های عاشقانه موجب شد تا بسیاری از این عاشقانه‌های منظوم، منثور و شعر، اکنون بر زبان‌ها جاری باشند. کهن‌ترین داستان عاشقانه که ایرانیان آن را به یاد دارند، داستان عاشقانه‌ی «ماد»ی میان دو دل‌داده به نام‌های «ستریانگیوس» شاهزاده‌ای اهل ماد به «زرینا» ملکه‌ی سیکاھی بود که پایانی تراژیک دارد؛ شاهزاده‌ی مادی به دلیل عشق ناکام‌اش دست به خودکشی می‌زند. از دیگر داستان‌های مادی که یونانیان به آن پرداخته‌اند، داستان عشق میان «زریادرس» و «ادانیس» است. که مورخ یونانی «خارس میتلنی» آن داستان را نقل می‌کند که: «بر دیواره‌ی معابد و دیگر صخره‌ها و دیواره‌ها، ماجراهای این دو عاشق را نقاشی و نیز خنیاگران داستان این دو دل‌داده را برای مردم می‌خوانند». اگرچه برخی این نظر را دارند که بن مایه‌های این داستان بر داستان عشق گشتاسپ به کتابون، و داستان امیر ارسلان رومی و فرخ لقا تأثیر داشته است، باید گفت که چنین نیست، چرا که مؤلفه‌ها و آموزه‌های عشق، ضمن افتراق در زمینی و الهی بودن آن، از زمان‌های باستان تاکنون و آینده،

مشترک می‌باشند. زال و رودابه، بیژن و منیژه، سودابه و سیاوش، خسرو و شیرین، رابعه بلخی و غلامشان به نام بکتاش... نیز از جمله داستان‌هایی است که می‌توان از آنان یاد کرد.

اما داستان‌های عشقی در ایلات و مناطق بومی ایران، از خزر تا خلیج و از کرمان تا کرمانشاهان، رنگ و بوی دیگری دارد. فضای سنتی، هنجارها، موازین عشیره‌ای، عقاید و دیدگاه‌هایی از این دست، موجب می‌گردد، عشق را نوعی هنجار شکنی قلمداد کنند. عشق هادی به رعنا (رعنه) اهل لزر لشکان در اشکور گیلان، عشق نگار و عزیز آلموتی، نزد تات زبانان، عشق تراژیک دو دل‌داده‌ی آذری، ساراگلین و حاجی چوپان و سایر عشاق ایلات ایران از جمله عشق ناکام «خدا بس و عبده محمد لری» که در قمار عاشقی هر آن چه داشتند به پاک بازی نهادند، همه محکوم به هنجار شکنی‌هایی می‌باشند و متهم به این که سنت‌های ایل یا زاد بوم خود را به چالش کشانده‌اند.

به راستی چرا نظام‌های سنتی، عشق را برمی‌تابند؟! آیا عشق‌هایی اینچنین را می‌توان تکفیر نمود و آنان را «ضدارزش» تلقی کرد؟!

کتاب «ستاره بیست و یکم» در دو بخش تهیه شده است:

بخش اول: داستان واقعی برای اولین بار به صورت کامل آمده است. داستان رئالیستی دو دل‌داده‌ی بختیاری، متناسب با مؤلفه‌ها و عناصر داستان‌های رئالیته، تنظیم شده است. و متناسب با داستان‌های اقلیمی و عناصر اینگونه داستان‌ها، دی بنال، چنه چنه، نام درختان، چند بیتی از فلک نازنامه را، جهت بُعد دادن به داستان پردازی و متناسب با اشاره‌ای که خود عبده محمد، تعریف نموده، نگارنده به انتخاب خود در داستان گنجانده است و تلاش شده است تا جذابیت زبان و بیان بومی داستان برای خواننده حفظ گردد.

بخش دوم: در چیستی و چرایی عشق، نیز انواع عشق و دیدگاه‌های صاحب نظرانی چون: مولانا، شیخ اشراق، ابن سینا، عزیزالدین نسفی، نجم الدین رازی، ابن عربی، افلاتون، ارستو، شوپنهاور، ویتگنشتاین، اریک فروم، آلن بدیو، میشل فوکو... که همه پاسخی است برای پرسش‌هایی که از گذشته تا اکنون، بسیاری با حساسیت در فضاهای مجازی درباره‌ی عشق «خدابس و عبده محمد» به اشتراک گذاشته بودند.

اما مواد داستان و روش کار و ثبت وقایع داستان متناسب با اصل امانتداری چگونه بوده است.

شیوه‌ی کار: مصاحبه حضوری در دوباره‌ی مختلف زمانی بوده است.

ما اولین ورودی‌های بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به دانشسرای مقدماتی مسجدسلیمان بودیم. پس از آموزش‌های لازم، ما را به عشایر فرستادند. دیدن کوه‌هایی با سینه‌هایی ستبر، درختانی که بر آنها نقاشی شده بود، چشمه‌ها و رودها، آواز کبک و تیهو، شاراز، کوکویانگ و جغد، دیدن دال‌ها و عقاب‌هایی که از فراز زاگرس این «تیگ» بلند ایران، صفای مردم و نی و دی بنال (بلال) همه و همه بسان ارکستراسیونی بودند که آدمی را می‌برد به بُرد نیاکان! هیبت این کوه‌ها و نام‌هایی چون: دلا، چلوشیمبار، سوسن سرخاب، منار، بویِر، تاراز، لیلِه، کی نو، لُتر، کتک، بابازاهد چلو، طوف کُما، کُمفی، فرگه، رپی و راتمی و تنگ گندآوران، سرشط، الکی، سنگ بارون، ده سئوده... همه به یک باره این شعر شاملو را یادآور بودند: «جخ امروز از مادر نزاده‌ام / نه/ عمر جهان بر من گذشته است / نزدیک‌ترین خاطره‌ام خاطره‌ی قرن‌هاست...

برای رفتن به عشایر بختیاری اگر ماشین‌های سنگین نبود، می‌بایستی با قایق‌های پشت سد بعد از دوساعت یا از بُرد نَخش و تُره‌چه می‌رفتیم یا از پا آب شلا (شلال)، به ده گمارها می‌رفتیم بعد از پیاده‌روی از کوه‌های مرتفع و دره‌ها، دَم دمای تاریکی به «سوسن سرخاب» می‌رسیدیم. رفتن با ماشین

(۹۱۱) هم حکایت‌های خودش را داشت. بستگی به بیشترین مسافر مسیر داشت؛ یکی مسیر «دلا» که خبری از تونل در آن روزگاران نبود و مسیر دیگر از هفت پیچ مُنار. با مشقت و سفارش و پیغام، می‌بایست به راننده اطلاع دهیم که ما نیز جز مسافره‌ایت می‌باشیم. سال ۱۳۶۸ همیشه برایم سال عزیزی خواهد ماند، با تمام دوری و دلتنگی‌هایم! سالی که در دل زاگرس به تدریس مشغول شده بودم و زاگرس برایم هم پدر و هم مادری مهربان شده بود. اگرچه برای آموزش دادن رفته بودم؛ اما بسیار، از مردمان بزرگش آموزش دیدم. برای اولین بار که ما را دیدند، فریاد زدند: «شیرازی‌ها! شیرازی‌ها آویدن». دلیل اینکه ما را شیرازی صدا می‌زدند به خاطر تلاش‌های بنیادین آبر مردی بود که سپاه پیکار با بی‌سواد۱ را از مردمان شیراز و یاسوج و بعدها از دیگر شهرها به ایلات مختلف ایران اعزام می‌نمود. انوشه یاد روان محمد بهمن بیگی بزرگ!

در یکی از همین سفرها بود که برای اولین بار «عبدہ محمد للری» را دیدم. او همیشه آماده‌ی وصف عشق بود! شراره‌های عشق آتیشین‌اش را از صدایش می‌توانستی در هر بار دیدنش، حس کنی: «...سکو. ز. پا. پلی. تا. یونه. گُئودم. وام. قُهر. کرد...».

دومین بار، چند سال بعد او را سه راهی پشت برج، جلو مغازه‌ی الله جلیلی دیدم. محل تجمع و خرید مایحتاج چند ماه عشایر، برای رفتن به با ماشین‌های سنگین به مناطق مختلف عشایری. راننده هر وقت کارهایش را انجام می‌داد می‌آمد. گاه انتظار برای آمدن راننده، بیش از پنج ساعت طول می‌کشید. داستان و ابیات را با تمام سختی و تکانه‌های ماشین و سر و صدا و گرد و غبار، هم بار اول یادداشت کردم و هم بار دوم. هنوز که سال ۱۳۹۹ است، آن نوشته‌های کمرنگ شده را دارم. عزیزانی که مرا می‌شناسند و با فعل من آشنایند، می‌دانند تا هنوز هم هر جا بروم، یک کتاب و یک دفتر و خودکاری همراه دارم. بار دوم با آرامش بیشتری توانستم ابیات بیشتر و بخش بیشتری از

داستان را یادداشت برداری کنم. که در کتاب «بیست و یکم» ابیات را با آوانگاری بعد از داستان آورده‌ام تا خواننده، واژه را با تلفظ اصلی بخواند.

در تداوم فرهنگ ایللی مان، باید زبان خود را ارج نهیم و به مکتوب سازی هرچه بیشتر روی آوریم. امروزه خرده فرهنگ‌ها و فرهنگ‌های قومی در قوت بخشی فرهنگ ملی و نیز فرهنگ جهانی نقش شایانید ایفا می‌کنند. مادامی که در فرایند جهانی شدن نه به معنای سیاسی آن بلکه به معنای تاریخ فرهنگ، در معرفی داشته‌های خود کوشا باشیم، عناصر فرهنگی ما می‌تواند در ترکیبات فرهنگی، وحدت کار کردی را رقم زند و محتوا و ماهیت اصلی فرهنگ‌مان را از عارضه‌ها و صدمات فرهنگی آتی برحذر دارند. باید پذیرفت که در ثبت محتوای فرهنگی ایللی مان کوشا نبودیم و آبرتر از آن، نقد نقادان است، که در تولید محتوای فرهنگ، آنهم به روش جدلی و دیالکتیک می‌توانند با توجه به ظرفیت‌هایش بر غنای فرهنگی مان بیفزاید و در مبانی جامعه شناسی فرهنگ‌های بومی، نقش تعیین کننده‌ای در قوام فرهنگ یک کشور را دارند و هرگاه نگاه برتری جویانه و سلطه گرایانه‌ای داشته باشد، سایر عناصر، آن خرده فرهنگ را به انزوا می‌کشانند. فرهنگ ایل بختیاری به دلیل پتانسیل و پویایی و ارزش‌های فرهنگی بسیاری که در خود دارد، در تغذیه فرهنگ ملی می‌تواند بسیار یاری رسان باشد و این مهم هنگامی میسر می‌گردد که شفاهیات خود را مکتوب سازیم.

در کتاب «بیست و یکم» برای ایجاد واقعیاتی که خود در «قالب» خاطراتی شفاهی نقل شده‌اند در «قالب داستان» که ژانری مهم است، رعایتی نکاتی، موجب می‌گردد تا خواننده حرفه‌ای، مولف را در برابر چند و یا چندین پرسش قرار دهد! اینکه در یک داستان واقعی و رئالیست روستایی یا شبانی، عناصر داستان باید مطابق با واقعیات پیش روند!

- آیا مؤلف در این اصل، رو راست جریان داستان را پیش برده است؟!

-عناصر بومی در داستان‌های رئالیستی - شبانی، در خویشکاری شخصیت‌ها و سایر موارد، کمرنگ و یا پر رنگ، جلوه نموده است؟!
-سوی برخی توصیفات، چرا مؤلف از ظرفیت‌های داستان‌های سوررئال بهره نبرده است و چرا متناسب با شیوه‌های داستان‌نویسی مدرن یا پسا مدرن، جریان داستان را پیش نبرده است؟!

-چه علتی سبب شد تا مؤلف دست به خود سانسوری بزند و یا برخی از اسامی واقعی داستان را تغییر دهد؟!

خواننده ضمن خوانش متن، به این پاسخ‌ها و دیگر پاسخ‌هایی که در ذهنش به صورت پرمیش مطرح شده‌اند، دست می‌یابد.

فضای حاکم بر داستان «بیست و یکم» ضمن داشتن تمام عناصر لازم و حتی غنای دراماتیکی آن، به دلیل ملاحظات ایلی، و رعایت جنبه‌های اخلاقی برخی شخصیت‌های داستان که اکنون خود یا فرزندان و اقوامشان در حال زندگی می‌باشند، نگارنده را بر آن داشت تا از نوشتن برخی موارد صرف نظر کند و این «خود سانسوری» جز رعایت هنجارهای ایلی و ایلی نمی‌تواند باشد. اما مطابق با تعریف داستان، شخصیت پردازی‌ها، فضا، مکان، شخصیت سرزنش کننده و بُعد داستان، مطابق با طبقه بندی، الکساندر پراپ (قصه‌ی پریان) که خود تحت تأثیر فرمالیست‌های هم‌عصر خود در سال ۱۹۲۸ نخستین بررسی نظام‌مند (روایت اسطوره‌ای، ایدئولوژیک) در نظام‌مندی و طبقه‌بندی چند ژانر مدرن کارساز بود و نظریه‌پردازانی چون ژان ژانت، رولان بارت و تودوروف (دستور زبان دکامرون)... در این باره وارد میدان نمود، در مقام مقایسه کار «پراپ» را مثال نزدِم بلکه در مقام تأثیرگذاری، چرا که در مقایسه با کار «پراپ»، باید گفت، پژوهش‌های تودوروف گستره‌ی وسیع‌تری در پاسخ به مطلق «روایت» دارد و میان اهالی ادبیات، پاسخ‌های مجاب کننده و جذاب‌تری دارد. الگوی روایت‌شناسی تودوروف بر این اصل استوار است که هر روایتی، وضعیتی را

توصیف می‌کند که از تعادل به سمت بحران و بی‌نظمی پیش می‌رود و با از سرگذراندن زنجیره‌ای از رویدادهای تعلیق دارد، در پایان مجدداً به تعادل می‌رسد. به عبارت دیگر، پیرنگ روایت‌ها تحت قاعده‌ی عام سازمان می‌یابد: نظم ← اختلال در نظم ← اعاده‌ی نظم.

پس سوی رعایت تمامی عناصر روایت که منجر به غنای بلاغی اثر می‌گردد، با علم به این ظرایف، به دلیل واقعی بودن و ناقص بودن گفتار راوی شفاهی، مؤلف با رعایت اصول و موازین، وجه روایی اثر را به فرجام می‌رساند. عنصر زمان داستان، که در مجموع یک سال و چند ماه طول کشیده است (دو سال طبق گفته‌ی لری؟) با ساختار روایی در داستان‌ها روایی یا رمان‌ها متفاوت است چرا که زمان در ادبیات داستانی معاصر اگرچه رهایی ناپذیر از عناصر داستانی است و آنچه که می‌تواند ناظر و مربوط به زمان باشد، آرایش خطی پاره‌های زبانی در پیوند متن است. برای همین است که گذر زمان در ادبیات داستانی غرب بین الازدهانی و حیوانی یک طرفه است «زمان از جمله یکی از بنیادی‌ترین مقولات زندگی بشر است». به دلیل ملاحظه کاری، برخی از اسامی تغییر یافته و احیاناً در فضای واقعی این اسامی هم در جغرافیای مورد نظر زندگی کنند، فقط برای رعایت عناصر و مؤلفه‌ها آن اسامی آورده شده‌اند. مثلاً شخصیت کوهیار، نامی است که نگارنده برای دورانی که عبده محمد در کوه متواری و برایش گاهی نان و خوراکی و جای می‌برده، به جای نام واقعی انتخاب نموده است. یا نام نبردن از شخصیت یا شخصیت‌های منفی، تغییر نامی نزدیکی به آنان در داستان، که مدام کارش تحریک احساسات دیگران است. فقط با توصیف حالات و رفتار این شخصیت و ملاحظه کاری‌های اخلاقی، تا روایت مطابق با اصول و مؤلفه‌های، داستان پیش رود.

همانطور که از عنوان کتاب «بیست و یکم» بر می‌آید، که سرنوشت (تیگ نوشته)، سعدی و نحسی ستارگان و طالع دو شخصیت اصلی داستان، را

رقم زدند، لازم است پیش از ورود به داستان، گذری بر آستاره شناسی نزد اقوام، شاعران، فیلسوفان قدیم تا نو افلاتونی ایرانی و برخی فیلسوفان مسلمان، و ایل بختیاری داشته باشیم:

اختران هم خانه خانه می‌شوند

مَرکب هر سعد و نحسی می‌شوند

...گاه در سعد و وصال و دلخوشی

گاه در نحس فراق و بیهشی

«مولوی»

آستارگان از زمان پیشدادیان، هم برای، جهت‌یابی مورد نظر بودند و هم برای سعد و نحس اوقات. شاهنامه از دوران استوره‌ای تا دوران تاریخی پر است از این نکات. استفاده از زیچ و زایشچه نیز بر اساس آستارگان بوده و آستاریاب (اسطرلاب) نیز برای تشخیص جهات و پیشگویی‌ها بوده است. داستان «سه مغ» و پیش بینی آنان و بردن هدایا برای حضرت مریم و اخبار زایش مسیح و جشن کریسمس و هدیه دادن مسیحیان اشاره به همین داستان مجوسان ایرانی دارد که آنان ستاره‌ی مسیح را در آسمان دیده بودند.

آستاره‌شناسی و مباحث کیهان‌شناسی در کتاب بندهش، یشت‌ها، و دیگر بخش‌های اوستا نیز آمده است. انسان آن روزگار ستارگان را به نام می‌شناخت: «...پس بر(آب و) گیاه جَست. هر مزد آن تن ایشان را بر گرفت، بر آن ستاره پایّه برد و فراز به ستارگان داد که روشنی ستارگان است که اکنون بر گیتی بازتابند، آن آب سرشتان (عبارتند از) تیشتر و تریشگ و پدیسپر و پیش پرویز و هفت ستاره که پرویز خوانند» و اینکه ماه حامل تخمه جانوران و گیاهان است: «... در هنگام مردن از «هر یک از اعضای ۵۵ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان بخش به وجود آمد آنچه از نطفه آن پاک و توانا بود به کره‌ای ماه انتقال یافت در آنجا به واسطه نور سیاره تصفیه گردید و از آن یک جفت جاندار نر و

ماده پدید گشت... ماه حامل نژاد ستوران را گوش یگانه آفریده را چهارپایان گوناگون را خوشنود می‌سازیم. «مانند بهترین سرور» زوت آن را به من بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید. در متون باستانی مختلف، سیارات و معدن فلزات مختلف نیز ذکر شده است. این دانش در میان عارفان و شاعران ایرانی در دوران اسلام ادامه می‌یابد. شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، آستارگان، خورشید و ماه را موجوداتی زنده می‌داند که بر جسم و روان انسان‌ها، درختان و سبزیجات و حیوانات تا دریا و سنگ، اثر می‌گذارند. در آثار الباقیه آمده است: «مغان بابلی مآب ماد (مغان «ایران» کلدانی) بروج اثنی‌عشر مزبور را به اسم «دوازدهان هرمزد به مثبت خانه‌های سپهری که ستاره‌ی «اورمزد» (=مشری) بدانها درآید، در اخترنامه‌ها یا گاهنامه‌ی اختری خود به کار آوردند که یکی از آنها منسوب به «زردشت» است، هم از آن مآب چنین «زایچه نامه»‌های مغانی از ایران به یونان رسید که دانشمندان آن سامان نیز بدانها پرداختند. و اندر وردن می‌افزاید که بنیان نظری احکام نجوم (Astrology) [آستاره‌لوژی] همانا «اندیشه‌ی دینی» است (چه گمان می‌کردند ستارگان که نمودگار خدایان‌اند در سرنوشت آدمیان مؤثر باشند) و اساساً آیین «زروانی» مغان ایران که دین زردشتی را پذیرفت و خود فرگشت داد، نظر به احکام سعد و نحس کواکب بر حسب اتصالات آنها به بروج فلکی همانا خود «اختر کیشی» است. باری، پاره‌های اختربینی «زردشت» از جمله در رساله‌های یونانی «درباره‌ی طبیعت»، و جز اینها و بعدها نیز در «تاریخ طبیعی» پلینی رومی و جز اینها آمده است، که مفاد و مضمون آنها نیز در برخی از «یشت»‌های اختر- ایزدی اوستا (مانند: تیر یشت، بهرام یشت و...) دیده می‌شود. خلاصه آن که احکامیان یا اصحاب تنجیم (=ستاره‌شناسان و اخترگویان) سراسر اعصار، همان «مغان» کلدانی و زردشتی ایران بودند که ذکر آنها در تواریخ یونان و روم بسی مشعور است. قرار گرفتن

طالع شخص، در یکی از برج‌های دوازده گانه‌ی (حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت)، ساعتی را سعد و برخی ساعات دیگر را با نحوست همراه می‌سازد. بختیاری‌ها چون سایر اقوام و ایلات و باورها، برای انجام کارهایشان، ساعات سعد و نحس را رعایت می‌کردند. نام شخص را با حروف ابجد کبیر، باضافه‌ی نام مادر، تقسیم بر ۱۲ که می‌شد، طالع شخص معلوم می‌شد و برای انجام دعا‌های مختلف در گشایش کارها نیز ساعات سعد و نحس مؤثر بود و در اصطلاح «سرکتاب» برمی‌داشتند. برای مثال ساعات شبانه روز چهارشنبه از این قرارند: شب چهارشنبه که آغاز آن ساعت ۱۲ از سه شنبه ظهر تا ۱۲ شب از ماه شمسی: زحل-مشتري- مریخ- شمس- زهره- عطارد-قمر- زحل- مشتري- مریخ- شمس- زهره)، ساعات روز چهارشنبه از ساعت ۰۰:۰۰ تا ۱۲ ظهر چهارشنبه ماه شمسی: عطارد- قمر- زحل- مشتري- مریخ- شمس- زهره- عطارد- قمر- زحل- مشتري- مریخ)، اگر دعا یا انجام امور در این ساعات سعد صورت گیرد شخص بخت یار گردد: شمس- زهره- مشتري، و اگر در ساعت قمر، زحل، مریخ، نحوست به همراه دارد، عطارد متوسط باشد (سعد اصغر). به مانند روزها و ماه‌ها که در باستان، هر ساعتی را موکلی بود، اسامی موکلین در ادیان مختلف، با هم تفاوت دارند. چون تأکید ما در داستان، نحوست ساعتی از روز چهارشنبه است به ستاره، ملک، برج، معدن و بخور و سعد و نحس روز و شب «چهارشنبه» می‌پردازیم: «کوکب او عطارد است و در آن روز تعویذات و دعا‌های زبان بندی باید نوشت و ملک سفلی او، برقان و یکنی بابی العجایب می‌باشد و حاکم بر ملوک علوی میکاییل و متعلق به برج جوزا می‌باشد و معدن او جیوه است و بخور او مقل ازرق و عنبر می‌باشد». هر روز متعلق به ستاره‌ای می‌باشد و هر روز را ساعتی به نحوست است و ساعتی به سعادت. شخصیت داستان واقعی ما، عبده محمد لری، اقرار می‌دارد که روز چهارشنبه از بیست و یکم ماه قمری، با خدا بس

شخصیت دیگر داستان، فرار کرده یا ازدواج نموده، ساعتی بوده است که نحوست کیوان یا زحل را داشته و ستاره (کوکب) و طالع آن دو در آن ساعت، هماهنگ نبوده است، یا در آن رخداد (فرار-ازدواج) ساعت، نحوست داشته بود؟! آیا عبده محمد از طالع خود و خدایس آگاه بوده؟! و عشق عبده محمد به خدا بس موجب شد که با علم به این نحوست، به فرار و ازدواج، راضی باشد؟! عبده محمد دوبار، با خدا بس قرار، فرار می‌گذارد؛ بی هیچ پیش زمینه ای از سر کتاب برداشتن و سعد و نحسی زمان. یکی عصر در باغ اناری که گرفتار و در لیرهای لار محبوس می‌گردد و بار دوم هم که موفق به فرار (قاچاق، طبق حرف عبده محمد) می‌شوند؛ «شو زیر درخت گردوی عیلا، قرار نهادیم و رهدیم تا صحو گره‌دمون به اینک کتک، ده، شیخون برون عالی وا دیاریمون بی». بر اساس تقویم سعد نحس گیلهانی: ساعت ۱۲ از روز سه شنبه (شمسی) تا ۱۲ ساعت بعد از آن، در اصطلاح ما می‌شود ۱۲ شب (۲۴، یا... : ...)، این ساعات شروع روز «چهارشنبه» محسوب می‌گردد با وجود تاریکی و شب. ما مبنا را حرف عبده محمد قرار می‌دهیم که می‌شود تاریکی شب و بعد می‌گوید: «نصو شو حضرات ورستادن، دپین که زینهن نی! دی ای لا! بولاولا...». آنانی که در روستا و ده‌های عشایری زندگی می‌کردند (در آن سال‌ها)، ساعت ۹-۱۲ شب (برخی زود یا دیرتر از این ساعات) دیگر همه خوابند. فرار در تاریکی شب، بیداری شوهر خدا بس، نصف شب اتفاق افتاده است. ساعت روز و شب «چهارشنبه» همانطور که ذکر شد از این قرار است: روز چهارشنبه: عطارد-قمر-زحل-مشتري-شمس-زهره-عطارد-قمر-زحل-مشتري-زحل-مشتري-شمس-زهره-عطارد-قمر-زحل-مشتري-مريخ (سه شنبه ۱۲ ظهر تا ۱۲ شب). اما شب چهارشنبه تقویم نیک و بد، عبارت است از: زحل-مشتري-مريخ-شمس-زهره-عطارد-قمر-زحل-مشتري-مريخ-شمس-زهره. و برای معادلات برخی عزیزان روز پنج شنبه (۱۲ ظهر چهارشنبه شمسی تا ۱۲ شب، که روز مد نظر عبده محمد نیست و بر اساس

تقویم سعد و نحس، صحیح نمی‌باشد) عبارت است از: مشتری- مریخ- شمس- زهره - عطارد- قمر- زحل- مشتری- مریخ- شمس- زهره- عطارد. اما با استناد به تأکید خود عبده محمد در مصاحبه و ابیات سروده شده (نظم پریشان) توسط خودش، گواه بر این است که از زمان نحوست آگاهی داشت است. یا شاید عبده محمد از به کار بردن «آستاره ۲۱» در این رخداد، مفهوم کنایی آن را در نظر داشته است؟! چون سایر بختیاری‌ها که نحوست و فرجام بد در کارها را با مفهوم کنایی «آستاره بیست و یکم» به کار می‌برند؟! آیا عبده محمد للری، از نحوست کیوانی یا زحلی آن ساعت، به وقت فرار آگاهی داشته است؟!

چرا که ازدواج هنوز در عشایر طبق سنت‌های پیشین بر اساس سعد و نحس ایام انجام می‌شود و عبده محمد و خدابس هم پس از حل مشکلات و رضایت خانواده و فامیل و کلانتران و کدخدایان للری، موری، کتکی و «امیربهمن خان صمصامی» به مسجد سلیمان رفته و به صورت رسمی ازدواجشان را ثبت می‌کنند(؟) پس در این مرحله طبیعی می‌نماید که بی‌دغدغه‌ی و با انجام ساعت نیک و بد تصمیم به ازدواج گرفته باشند، و اشاره وی به نحسی ساعت، می‌تواند به واقعه فرار در مرحله دوم و در مفهوم کنایی بوده باشد.

«عبده محمد للری، سی چه نمردی؟! چهارشنبه بیست و یکم، خت گُل بردی؟!» ابراز تأسف و سرزنش عاشق، در این بیت آشکار با خود واگویه می‌کند که: چرا بیست و یکم در ساعت نحس، با گُل، فرار یا ازدواج کرده است؟! عاشق می‌دانست که ساعت نحس این کار را انجام داده است، اما نمی‌دانست که تیگنوش، پایان تلخی را با پژمردن گُل و غنچه‌اش بر ایشان نگاشته است: «...آز. اِدونستم. گُل. میره. خُم. بجاس. اِمردُم. ...ar,edūnestom.gol.emīre..xom.bej as.emordom.»

سوی بیتی که عبده محمد به آستاره بیست و یکم اشاره دارد، این اصطلاح از زمان‌های قدیم و پیش از عبده محمد، نزد مردم بختیاری به نحوست معروف بوده و هرگاه کسی با مشکلی از این دست روبرو می‌شد می‌گفته «آستاره بیست و یکم» که نماد نحوست است، مانع کار شده است، چنانچه در عدم انجام کارها در زمان «آستاره به گلِ āstāre be gele» نیز معتقد بودند که در روزهای نهم، نوزدهم و بیست و نهم و یا چهارم، چهاردهم، بیست و چهارم در هر ماه که آستاره‌ی نحس رو در روی آدم قرار می‌گیرد، به دلیل نحوست، نباید کاری در این روزها انجام داد.

آیا سعد و نحس، طلسمات و تعویذات، واقعیت دارند یا مشی خرافه‌اند؟ پاسخ مشخص است. بیشتر شاعران و فیلسوفان، عارفان و مشایخ و کبار طریقت، به این معرفت پرداخته و در متون خود به این موضوعات اشاره داشته‌اند. شاهنامه سرشار از است همین مهم ماورائی و متافیزیکی است. از داستان سه پسر فریدون تا ضحاک و پیشگویی‌های رستم فرخزاد، سعد و نحسی حضور دارند: «ستاره‌شناسان و هم موبدان گفتند یکایک ز اختر نشان (بازگشتن زال به زابلستان)، ز هر کشوری گرد کن مهران / ز اخترشناسان و از بخردان (ضحاک و خواب دیدن فریدون)، ز بهرام و زهره است ما را گزند / شاید گذشتن ز چرخ بلند / همان تیر و کیوان برابر شدشت / عطارد به برج دو پیکر شدست (نامه رستم فرخزاد به برادرش)، سعدی سوی اشارات آشکار در متونش، در حکایت دانشمند، این بیت را دارد «به قدر هنر جست باید محل / بلندی و نحسی مکن چون زحل». و حافظ در غزلی می‌سراید: «بگیره طره مه چهره‌ای و قصه مخوان / که سعد و نحس، ز تأثیر زهره و زحل است». فلاسفه یونان به این مهم و تأثیرات آن بر گیتی پرداخته اند، از پیش از افلاتون تا گالیله و جدلهایی که به انقلاب کپرنیکی ختم شد، ریشه در مباحثی از این دست دارند. طلسمات به کار رفته در سازه‌های تخت جمشید، مصر و یونان و

نیز طالع‌بینی چینی همه از دانشی سخن می‌گویند که پیشینیان ما مدعی آن بودند.

پیشنهاد می‌شود که مقاله یا کتابی درباره‌ی آستاره‌شناسی در بختیاری نگاشته گردد، امید که این کار مقبول طبع عزیزان گردد.

رامین یوسفی

۱۳۹۹ خورشیدی